

نگاهی به نمایش «شیزوفرنی»

دور از ایده آل نزدیک به متلاشی

نمایش «شیزوفرنی» به کارگردانی، نویسندگی و طراحی حامد رحیمی نصر، پیام هنر متعالی تئاتر را در پیشگاه فروش بالای خود ذبح کرد.

سالن پردیس شهرزاد مملو از افرادی است که شنیده اند اجرای «شیزوفرنی» پرفروش شده و حالا می خواهند از دلیل آن سردر پیابند. موضوعی که اصل ماجرای درام در فضای نمایشی این روزهای ما شده است و به نظر می رسد اگر بزرگان هنر نمایشی و فرهیختگان و همچنین اصحاب رسانه در مقابل یورش بی اخلاقی مقاومت نکنند، هنری فاخر از دست می رود.

شیزوفرنی که مطابق اظهارات کارگردان تنها یک اسم است که می بایست لاجرم بر نمایشنامه گذاشته شود، این تصور را به وجود می آورد که مخاطب با گروهی از بیماران شیزو و دنیای آنها مواجه خواهد شد و یا از زبان آنها نا شنیده ها را خواهد شنید. تصویری که روان درمان های متعددی را به دیدن این نمایش ترغیب کرده است اما در نهایت با ذهنی خالی و خسته و متشنج به حال خود رهایشان می کند.

داستانی که روایت دارد اما پیام ندارد

به اعتقاد نویسنده و کارگردان حتی «اسم این نمایش می توانست هر چیزی باشد اما ما باید بدانیم که این نام اهمیت چندانی ندارد آنچه رخ می دهد حائز اهمیت است. بر این باور هستم هر آن که ما دست از رؤیای بافی و ذهنیت مان برداریم، لحظه ای است که عملاً در جهانی که در آن سیر می کنیم کاری برای انجام دادن نداریم. انسانی که دست از ذهنیت و رؤیا بردارد با یک سنگ هیچ تفاوتی ندارد؛ ما آدمیم که ذهنیت و رؤیا داشته باشیم.»

سیالیت ذهن و سیرو سفری که می تواند آدمی را از چارچوب ها و حصارهای زندگی روزمره بیرون بکشد، در اثر رحیمی نصر هدف خاصی را دنبال نمی کند. نمایش از درون مایه طنز کوچکی آغاز می شود و در ادامه تمامی فضای آن، به طنزی بی پرده و نگران کننده از گفت و گوهای دو بیمار یا شخصیت های خیالی خود می انجامد. بسیاری از ارزش ها به سخره گرفته می شود و موضوعات موازی بی ربطی در طول این گفت و گوها بیشتر به بزرگ ماجرامی ماند. کسی نمی داند چرا زنی دوبار لباس عوض می کند و سماع می کند و کسی نمی داند که چرا با وجود تأکید کارگردان در بومی سازی آثار هنری، برک دنس به اجرا درمی آید.

چرا اجرا با تأخیر و با کنسرت واره ای از عوامل موسیقی نمایش شروع می شود و چرا موسیقی و آواز انتخاب شده برای این اثر، آش شله قلمکاری از موسیقی ایرانی و اروپایی است و به نوعی خواننده و نوازنده هر چه دل تنگ شان می خواهد، می گویند.

کارگردان، نه تنها از ترس و وحشت ذهن پیچیده شیزوفرنی ها می کاهد بلکه آنها را آدم های مضحکی که باید به کارهایشان خندید، تبدیل می کند. در نهایت ما نه می دانیم که تجربه زیست ۷۰ دقیقه ای با بازیگران شیزوفرنی چه به ما آموخته و نه می دانیم که جز انفجار خنده ها از صحبت های بی پرده و مأیوس کننده بازیگران چه تربیتی به چشم ها و گوش هایمان داده است.

روایت طنز یا لودگی

کارگردان نمایش شیزوفرنی پیش از این اعلام کرده است که «شاید ما یک سری دایره واژگان را تعریف می کنیم تا بخواهیم دسته بندی

کارها را مشخص کنیم اما این نمایش به دسته بندی گروتسک نزدیک می شود. آنجایی که درام مخاطب را بین خنده و گریه معلق نگه می دارد و در نهایت او را محکوم به تفکر می کند. اگر این تعریف را برای گروتسک در نظر بگیریم، قطع به یقین نقطه جذاب هنرهای دراماتیک برای من است.»

رحیمی نصر درباره شیوه اجرایی نمایش گفته است: «قطعاً سبک رئال را دوست ندارم؛ رئال فضای پراز رخوتی است که هر روز آن را تجربه می کنیم. من سفر ذهنم را دوست دارم و می خواهم بدانم در ذهنم چه اتفاقی رخ می دهد.»

وی تأکید کرد: «زمانی که ما متون خارجی گروتسک را در ایران روی صحنه می آوریم به دلیل آنکه مخاطب ایرانی در آن فضای زیست نکرده و انسان ها را نمی شناسد و همچنین نوع آداب، پوشش و... برایش غریب است؛ آن نوع گروتسک را نمی پذیرد اما زمانی که هنرمند از دل جامعه خود گروتسک را خارج کند، مردم به آن علاقه مند خواهند شد. اگر بخواهیم از دل جامعه، سخن مان را بیان کنیم، ذهن، به خودی خود فصل مشترک ها را پیدا می کند. به همین علت کار کردن در این سبک به هیچ عنوان برای من ترسناک نبوده و نیست و همواره کار می کنم تا تجربه و رشد کنم.»

اما گروتسکی که کارگردان این نمایش از آن می گوید در لغت به معنی عجیب پردازی و نوعی از طنز در ادبیات و هنر است که بسیار به طنز سیاه شباهت دارد ولی دارای تفاوت هایی با آن نیز هست. در لغت هر چیز تحریف شده، زشت، غیرعادی، خیالی یا باورنکردنی را «عجیب پردازی/گروتسک» یا «صُورِ عجایب یا عجیب و غریب» می گویند.

هر چند به نظر می رسد که گروتسک دوستی کارگردان باید درون مایه غنی در این اثر نمایشی به جای می گذاشت اما اغلب مخاطبان بیشتر از طنز سیاه، لودگی را لمس کرده و با ناامیدی سالن را ترک می کنند.

سوژه قربانی کارگردان یا تماشاگر

تئاتر هنر فرهیختگان است اما نه به منزله خط خوردن عموم مردم. بلکه این هنرمی تواند فرهیختگی را در جامعه بارور سازد. در چند سال گذشته پرفروش شدن آثاری که رنگ ابتذال و لودگی به خود زده اند و جامعه ایرانی را جامعه ای فاقد فکر، فاقد اندیشه و صرفاً در جست و جوی تفریحات دم دستی تصویر می کنند، این نگرانی را به وجود آورده است که آیا این خوراک توقع مخاطب است یا ماهیگیری از آب گل آلود تولیدکننده و سازنده آثار هنری؟

این موضوع نه تنها در تئاتر بلکه در هنرهای نمایشی نیز لمس شده، در حالی که سوژه های مورد توجه کارگردان ها می توانسته بسیار فاخرتر ارائه شود.

افزودن لعاب رقص و آواز بانوان، توهین های غیر اخلاقی، دیالوگ هایی که بی شک پدر و مادرها تمایل ندارند فرزندان شان بشنوند و لعاب و بزرگ دستاویزهای جدید گیشه است و در کمال تأسف، همین دستاویزها بسیاری را به تماشای اثری نازل تشویق می کند.

در چنین آثاری، توهین اصلی متوجه مخاطب است و در عین حال، سازنده اثر هنری نیز مبرا از ملغمه تاریک حاصل از بی اخلاقی رایج در اثر هنری نیست. کمندی است به گردن جامعه و روز به روز جایگاه مخاطب و جایگاه اثر هنری را تنزل می دهد. آیا فروش در گیشه می تواند بعداً اثرات سوء تربیتی چنین آثاری را جبران کند؟



نمایش «شیزوفرنی» به کارگردانی، نویسندگی و طراحی حامد رحیمی نصر، پیام هنر متعالی تئاتر را در پیشگاه فروش بالای خود ذبح کرد